

ساختمان واژه (۱)

به واژه‌های زیر، دقت کنید :

بستنی، دارا، نمک، قاصدک، کم حوصله، بی‌سروسامان، نادانسته و ...
می‌بینیم که واژه ممکن است یک تکواژ یا بیشتر باشد، با توجه به تعداد تکواژهای

تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌ها، می‌توان آن‌ها را به دو نوع زیر تقسیم کرد :

الف) ساده: آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد : گوسفند، بیابان،
خوش، هوا، گنجشک، ابریشم.

ب) غیر ساده: آن است که بیش از یک جزء دارد و بر سه نوع است :

۱) مرکب: آن است که از دو تکواژ آزاد یا بیشتر تشکیل شود : چهارراه،

یک رنگ، میان‌وند، دو پهلوی، سه گوش، گلاب‌پاش، مدادپاک‌کن.

۲) مشتق: واژه‌ای است که از یک تکواژ آزاد و یک یا چند «وند» تشکیل

شود : دانشمند، رفتن، گفتار، آمیزه، دردمند، خوبی، کمانک،
بهاره.

۳) مشتق - مرکب: واژه‌ای است که ویژگی مرکب و مشتق را با هم داشته باشد :

هیچ‌کاره، نوجوانی، دانشسرا، ناخودآگاه، کشت و کشتار،
حلقه به گوش، سر تا پا، سه گوشه.

در مورد انواع واژه، نکات زیر را باید در نظر گرفت :

۱) در واژه‌های غیرساده، هیچ تکواژی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه

قرار گیرد ؛ مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا، دوپهلوی، سه گوشه و امثال آن.

آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است :

خوش نویس ها، این خوش نویس، کدام خوش نویس؟ خوش نویس ممتاز
دانشسراها، این دانشسرا، کدام دانشسرا؟ دانشسرای هنر
کتابخانه ها، این کتابخانه ها، کدام کتابخانه ها؟ کتابخانه ی عمومی
اما به شکل های زیر یا مانند آن نمی تواند بیاید: خوش ها نویس، خوش این نویس،
خوش کدام نویس؟ خوش ممتاز نویس

دانش این سرا، دانش هنر سرا، دانش کدام سرا؟ دانش بسیار سرا
اگر بتوان در میان دو تکواژ، تکواژ دیگری قرار داد، این امر نشان می دهد که
تکواژها از هم جدا هستند؛ مثل:

گل سرخ ← گلی سرخ، گل های سرخ
گل بنفشه ← گل های بنفشه

این ملاک را می توان در تشخیص واژه های ساده از غیرساده به کار برد.
۲) اجزای واژه های غیرساده گاه آن چنان با هم ادغام می شوند که تشخیص ساده از
غیرساده ممکن نیست؛ مثلاً می دانیم که «دُشخوار» از دو جزء «دُش + خوار» ساخته شده
است. اما امروزه این نوع واژه ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می آیند؛ چون اهل زبان
پیشینه ی باستانی زبان را در نظر نمی گیرند؛ بنابراین واژه هایی مثل تابستان، زمستان، دبستان،
ساربان، خلبان، شبان، زرخدان، ناودان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه،
استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، کوچه، مژه، دیوار و دیوانه را باید ساده به حساب
آورد. در موارد مشابه نیز وضعیت امروز واژه ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آن ها.
۳) خواندیم که هر واژه، تنها یک تکیه دارد: گفت.

اگر به این واژه، یک «وند» بیفزاییم و از آن کلمه ی مشتق بسازیم، باز هم یک تکیه*
دارد: گفتار و اگر باز هم به آن کلمه یا «وند» دیگری بیفزاییم، به طوری که حاصل آن، یک
واژه ی مرکب، مشتق یا مشتق - مرکب باشد، باز همان یک تکیه را دارد: گفتارها،
گفتاردرمانی. بنابراین هر واژه، گرچه از اجزائی تشکیل شده باشد، چون در نهایت یک

* هنگام ادا کردن یک کلمه، یکی از هجاهای آن را برجسته تر و مشخص تر از هجاهای دیگر تلفظ
می کنیم. به این عمل یعنی بیان یک هجا با شدت و فشار بیشتر «تکیه» گویند.

کلمه است، تکیه‌ی آن هم فقط یکی است :

دانش + نامۀ ← دانش‌نامۀ

گفت + و + گو ← گفت‌وگو

۴) مجموع مضاف و مضاف‌الیه یا موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی، هنگامی که

به هم پیوندند و تشکیل یک کلمه بدهند، تنها یک تکیه می‌گیرند :

مثلاً : پسرِ عمُو ← پسرِ عمُو

کارِ دستِی ← کارِ دستِی

کت و شلوار ← کت شلوار

«وند» میانی این واژه‌ها هم به تدریج حذف می‌شود ← پسرِ عمُو، کارِ دستِی، کت شلوار

تکواژ میانی این واژه‌ها از نوع نقش‌نمای متمم، نقش‌نمای اضافه و صفت و نقش‌نمای

پیوند و در نتیجه، واژه بوده است ؛ از قبیل : تخت - خواب، جست و جو اما امروزه با توجه

به این که در ساختن واژه‌ی جدید به کار می‌رود، «وند» است نه واژه.

در این درس، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌ها را با هم بررسی می‌کنیم :

واژه‌های مرکب

۱) اسم + اسم ← اسم :

کتابخانه، گل‌خانه، کارخانه، صندوق‌خانه،

خون‌بها، شب‌کلاه، کمربند، گردن‌بند،

دست‌بند، شب‌بو، روزمزد، هنرپیشه،

خارپشت، سنگ‌پشت، شترمرغ، شاهکار،

گاوصندوق، دست‌مایه، آلبخارا، چوب‌لباس،

نی‌شکر، جانماز، کاه‌گل، گلاب،

صورت‌حساب.

۲) اسم + بن‌مضارع ← اسم :

گوش‌مال، دست‌بوس، هواپیما، آشپز،

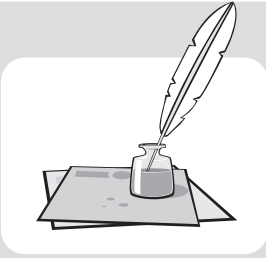
نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مدادتراش،

دم‌کن، دماسنج، خط‌کش.

- ۳) صفت + اسم ← اسم : سفید رود، سیاه چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، سه‌گوش، نخست‌وزیر، چهل چراغ.
- ۴) ضمیر + بن مضارع ← اسم : خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز.
- ۵) صفت + بن مضارع ← اسم : زیرنویس، بالاپوش، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر.
- ۶) صفت + اسم ← اسم : بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیرنا، پس‌کوچه، پیش‌برده، پیش‌خوان.
- ۷) صفت + بن مضارع ← صفت : نزدیک‌بین، دوربین، تندنویس، زودگذر، پرخور، خوش‌نویس، دیریاب، زودرس، نوآموز، زودجوش، دیرپز.
- ۸) اسم + صفت ← صفت : قد بلند، بالا بلند، گردن کلفت، ریش سفید، پابرهنه.
- ۹) صفت + اسم ← صفت : رادمرد، بلند قد، زیردست، بدبخت، خوش‌بخت، خوش‌حساب، خوش‌حال، سفیدپوست، تنگ‌چشم، تنگ‌حوصله، خوش‌خط، خوش‌برخورد، بدگمان، پرزور، کم‌دوام، کوچک‌سال، بزرگ‌سال.
- ۱۰) اسم + بن مضارع ← صفت : دروغ‌گو، خدانشناس، روان‌شناس، وطن‌خواه، هیجان‌انگیز، تأسف‌انگیز، نفرت‌بار، تعجب‌آور، طالع‌بین، خداپسند، چادرنشین، بیابان‌گرد، راه‌گذر، محبت‌آمیز، دست‌نویس، راهنما.
- ۱۱) ضمیر + بن مضارع ← صفت : خودپسند، خودخواه، خودبین، خوددار، خودروی، خودجوش، خویش‌تن‌دار، خویش‌تن‌شناس.

واژه‌های مشتق - مرکب

- (۱) وند + صفت مرکب ← صفت :
 نا جوان مرد، نا خود آگاه، نا خوشایند
- (۲) صفت مرکب + وند ← اسم :
 کارشناسی، کارآموزی،
 خودخواهی، کتاب‌فروشی،
 دانش پژوهی، دست‌بوسی.
- (۳) اسم + بن + وند ← اسم :
 اسم‌نویسی، دست‌بوسی، آشتی‌کنان،
 آینه‌بندان، سربازگیری.
- (۴) بن + وند + بن ← صفت :
 دانشجو، دانش‌آموز، دانش‌پژوه.
- (۵) بن + وند + بن ← اسم :
 دادوستد، خرید و فروش، زد و خورد،
 زد و بند، نشست و برخاست،
 گفت‌وگو، پخت‌وپز، دید و بازدید،
 گیرودار، خواب‌وخور، رفت‌وآمد،
 گفت‌وشنود، پرس‌وجو.
- (۶) صفت + اسم + وند ← اسم / صفت :
 هزارتومانی، دویستی، شش‌ماهه،
 یک‌شبه، هر روزه، یک‌طرفه،
 دو ساله، هیچ‌کاره، سه‌پایه.
- (۷) اسم مشتق + اسم ← اسم :
 دانشسرا، دانش‌نامه.
- (۸) اسم + وند + بن ← صفت :
 خدانشناس، زبان‌فهم، حقوق‌بگیر.
- (۹) اسم + وند + اسم ← اسم / قید / صفت :
 سراسر، سرتاپا، دوشادوش،
 دست‌به‌دست، تخت‌خواب،
 رخت‌خواب، مالا مال، قدم‌به‌قدم،
 گوش‌به‌زنگ، شانه‌به‌سر،
 دست‌به‌عصا، رنگ‌به‌رنگ،
 کشت‌وکشتار، آموزش‌وپرورش،
 روبه‌رو، برابر، قلم‌به‌دست.



به جمله های زیر توجه کنید.

□ هر یک از قضات، پرونده های علی حده ای را در جایی عادی خود بررسی کردند.

□ گاهی والدین به خود حق می دهند با شفقت تمام برای تربیت و تقویت فرزندان خود، به هر رفتار فوق العاده ای دست بزنند.

با دقت در کلمات مشخصه بالادری یا سیم که هیچ یک به تشدید نیاز ندارند؛

زیرا:

□ قضات جمع مکسر «قاضی» است و نباید مشخصه خوانده و نوشته شود.

□ حده به معنای «تهنایی و وحدت» است؛ مانند هفه، صله، هفت (صفا).

پس علی حده (به تهنایی) بدون تشدید است.

□ عادت، عادی و فوق العاده هیچ کدام به تشدید نیاز ندارند.

- بررسی از دو کلمه‌ی فارسی «بر» و «رسی» تشکیل شده و فاقد تشدید است.
- حق و کلمات دیگری که در زبان عربی تشدید پایانی دارند - مانند: سد، حد، مستحق - زمانی تشدید در فارسی می‌گیرند که بعد از آن ما مصوت بیاید: مانند حق من، سد کرج، در غیر این صورت، به تشدید نیاز ندارند. شفقت مصدر عربی است و تشدید ندارد. (شاید بامشقت اشتباه گرفته شده است)
- تربیت و تقویت مصدر باب تفعیل هستند؛ مانند: تسلیت، تنبیت و...
و به تشدید نیاز ندارند.

دستور خطِ فارسی (۲)

ویژگی‌های خطِ فارسی را به اختصار و با توجه به آن چه در سال‌های گذشته خوانده‌اید، در جدول زیر جمع‌بندی می‌کنیم.

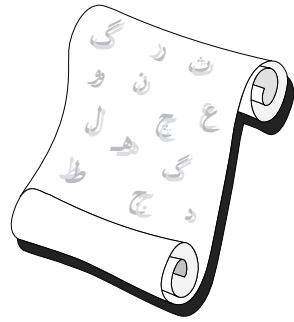
ردیف	انواع	مثال	توضیحات
۱	الفبا (حروف)	ء - ا - ب - پ - ت - ث - ج - چ - ح - خ - د - ذ - ر - ز - ژ - س - ش - ص - ض - ط - ظ - ع - غ - ف - ق - ک - گ - ل - م - ن - و - ه - ی	الفبای فارسی ۳۳ نشانه‌ی نوشتاری (= حروف) دارد که به دو گروه پیوسته و جدا (متصل و منفصل) تقسیم می‌شوند.
۲	نشانه‌های غیر حرفی	۱) _ _ ؤ _ ؤ _ ؤ _ ؤ _ ۲) . ، ؛ ؟ ! : « » () [] ...	خطِ فارسی از سی‌وسه حرف تشکیل شده است اما با این نه نشانه و نشانه‌های سجاوندی و نیزده نشانه‌ی عددی (← ۳) کامل می‌شود.
۳	اعداد	۰ - ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹	این اعداد و ترکیبات دیگر آن‌ها، با هر دو شکل عددی و حرفی نوشته می‌شوند.
۴	شکل حروف	بس، شب، عدل، بعد، جمع، نوع	هر یک از حروف با توجه به جایگاه آن‌ها در کلمه، دو یا بیش از دو شکل دارند.
۵	الفبای چاپی	خدایا ما را آن ده که ما را آن به.	زبان فارسی دیداری معمولاً با حروف چاپی است (کتاب‌ها، روزنامه‌ها).

دست نوشته‌ها معمولاً با حروف تحریری نوشته می‌شوند و تقلید کردن از حروف چاپی در دست نوشته‌ها مطلوب نیست.	نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.	الفبای تحریری	۶
در کلمات «تلف» و «طلب» واج /ت/ یکی است اما با دو حرف نوشته می‌شود، و ...	(/ت/ = /ت، ط/)، (/ز/ = /ز، ذ، ض، ظ) (/س/ = /ث، س، ص/)، (/غ/ = /غ، ق) (/ء/ = /ء، ع)، (/ه/ = /ح، ه)	واج چند حرفی	۷
حرف «و» در خط فارسی نماینده‌ی واج‌های /و/، /او/، /او/، /و/ است، و ...	(«و» : /دو/، /نور/، /وقت/ («ی» : /یخ/، /میخ/ («ه» : /گریه/، /گریه/	حرف چند واجی	۸
می‌نویسیم، «خواهر» و می‌خوانیم /خاهر/ و ...	(«خوا» = /خا/، «سنت» = /س/ («نب» = /مب/، «جت» = /شت/ («ست» = /سد/	نامعادل‌های املائی	۹

فعالیت

از متن درس‌های ۷ تا ۱۲ کتاب‌های زبان و ادبیات فارسی (۳) املا

بنویسید.



گروه کلمات برای املاى شماره‌ی دو

گزاره‌ی فعل - شئون اجتماعی - خلاقیت و سازندگی - ادبیات متعهد - مبتدل و
 سست - تأویل جمله - مشابهت عینی - مقوله‌ی علیّت - عناصر تأثیربرانگیز - فرتوت و
 سال خورده - مرقد و مزار - الفاظ و تعابیر - تلقین عاطفی - گنجینه‌ی غنی - عواطف و
 احساسات - بی‌هویت و بی‌اصالت - صعوه و زاع - فاقد حشو - ضریح مقدّس - تقارن و
 هماهنگی - تأثیر موسیقایی - وهم‌انگیز و درشت‌ناک - غنای زبان - الهام‌گیری هنرمند -
 صیقل خوردگی و جلا - تعبیرات کنایی - صامت و مصوّت - عبوس و گرفته - ستیغ
 کوهستان - غارِ حرا - مسحور اعجازها - برق و صاعقه - ساحره و شعبده‌باز - ذرّات
 لاجوردی - عناوین و القاب - طاقه‌ی پارچه - سیاقِ سخن - موظّف و ملتزم - تلاش
 غالب - قالب و محتوا - سخت و انعطاف‌ناپذیر - توأم و همراه - اقتضای هدف - موقتاً و
 گذرا - سکوت ملموس - نثار جان - متشخّص و محترم - عنصر اغراق - یادگارِ اعصار -
 ادغام و ترکیب - خبر تأسّف‌انگیز - شفقت و لطف - تهنیت و تبریک - افرادِ نقه - تلاش
 علی‌حده - مزیت فوق‌العاده - الفبای تحریری - نقره‌ی مذاب - تفویض اختیار - تصنّع و
 ساختگی - صدای لاینقطع - عاریتی و غیراصیل - خصیصه‌ی ذاتی - بی‌حوصلگی و عجله
 ثواب آخرت - الّفُعدن مال - صلاح معیشت - صیانت ذات - جدال و مناقشت -
 تمییر و سودبخشی - عظمت و پند - اصناف ریاحین - بهبود و انتعاش - سباع و وحوش -
 اتباع و پیروان - زیرکی و دها - مفاوضت و گفت‌وگو - پستی و دنائت - مرشّح و آماده -

رفیع و وضع - خدَم و حَشَم - وطن مألوف - مسارعت و شتاب - مَلِكِ سَباع - بَأس
 و خشم - وثیقت و اطمینان - مبالغت و اطناب - حذاقت و هشیاری - ترحیب و تشویق -
 لطایفِ حیل - فقر و فاقه - کافرِ نعمتِ غدار - نفاذِ امر - اغرا و تحریک - عهد و موثیق -
 آغالیدن و تحریک - نقض عهد - گزاردن حق - توجع و تحسر - مذلت و خواری - رقت و
 شفقت - مسرت و شادمانگی - فضیحت و رسوایی - زرق و افترا - خواتم بدسگالی -
 استنشاقِ نسیم - دنائتِ همّت - نشیمنِ عزلت - انیس و جلیس - ملاعبت و مداعبت -
 پیکِ اجل - عادتِ مألوف - نقضِ رأی - اولوالالباب و خردمندان - طیره‌ی عقل -
 مکالمه و محادثه - صولتِ برد - اوان و هنگام - منابرِ قُضبان - لالی نفیس - شاهدِ غضبان -
 خرده‌ی مینا - عقدِ ثریا - سنبل و ضیمران - نُزْهت و فُسُحت - دستِ تطاول - طیشِ
 خریف - اتفاقِ بیاض - حُسنِ معاشرت - آدابِ محاورت - نگاهِ نقّادانه - تبلورِ اغراق‌آمیز -
 تجسّمِ روحیات - اهورایی و اهریمنی - فره‌ی ایزدی - عزمِ آهنین - مهلکه‌ی عجیب -
 معارضه و پیکار - مُحیل و دشمنِ خوی .

نوشته‌های ادبی (۳)

بیان

به نظر شما جز کاربرد هنری زبان و استفاده از صورخیال در نوشته، چه عوامل دیگری باعث تأثیرگذاری یک نوشته‌ی هنری می‌شوند؟ برای این که پاسخ را دریابید، بهتر است این دو خبر را با هم مقایسه کنید:

□ هوای بخش عمده‌ای از مناطق کشور، طی ۲۴ ساعت آینده آفتابی خواهد بود.

□ بر اثر سانحه‌ی رانندگی تعدادی از نخبگان ریاضی کشور جان باختند.

خبر اول تنها نقش آگاهی دهنده‌ی دارد، اما خبر دوم تأثیر عاطفی شدیدی بر ما می‌گذارد. هر نوشته‌ی ادبی برای آن که بر قدرت تأثیر خود بیفزاید، باید یکی از حالات عاطفی چون اندوه، شادی، یأس، امید، خشم، حیرت، اعجاب، ترس و ... را در مخاطب برانگیزد. این دو نوشته را مقایسه کنید:

□ «پرده‌ی نازک مهتاب مانند نقره‌ی مذاب در زیر درختان پهن می‌شد. گل‌ها بوی عطر ملایم خود را به هوا تفویض می‌کردند. بلبل‌ها از ته باغ مستانه می‌خوانند...»

(آئینه، محمد حجازی)

□ «کوزت ناچار بود برای آوردن آب به چشمه‌ی واقع در بیشه‌ی نزدیک رود. کودک مسکین خود را در تاریکی دید و در آن فرو رفت. اضطرابی او را فراگرفته بود. از این رو تا می‌توانست دسته‌ی سطل را تکان می‌داد. هر چه پیش‌تر می‌رفت، تاریکی غلیظ‌تر می‌شد... لرزش شبانه‌ی جنگل سرپایش را فرا می‌گرفت. دیگر فکر نمی‌کرد. دیگر نمی‌دید باد سرد از جلگه می‌وزید. بیشه‌ی ظلمانی بود، بی‌هیچ برخورد برگ‌ها، بی‌هیچ اثری از آن روشنایی‌های مبهم و خنک تابستان...»

(بینوایان، ویکتور هوگو)

در نوشته‌ی اول، نویسنده به کمک عناصر خیال وصفی زیبا آفریده اما احساس و عاطفه‌ی کم‌تری در ما برمی‌انگیزد. در نوشته‌ی دوم، نویسنده ضمن وصف حالت کوزت به کمک خیال، حالت ترس و تنهایی او را چنان مؤثر به ما منتقل می‌کند که خود را در آن پیشه‌ی ظلمانی می‌بینیم و با کوزت هم‌حسی می‌کنیم. باید دانست که تأثیر عاطفی هر نوشته با نوشته‌ی دیگر متفاوت است.

عامل دیگری که در نوشته‌های ادبی بیشتر دیده می‌شود، صداقت و صمیمیت است. نوشته باید چنان باشد که خواننده احساس کند نویسنده به آن چه می‌نویسد معتقد است. نشانی از ریا و تصنع در آن نباشد. این نوشته حرف دل نویسنده است و بر دل می‌نشیند. هرگاه مقاصد خود را به زبان خودمانی بیان کنیم، در سخن ما صداقت و صمیمیت احساس می‌شود. این زبان هرچه ساده‌تر و بی‌تکلف‌تر باشد، صمیمی‌تر جلوه می‌کند. در نوشته‌ی زیر نویسنده در کمال سادگی و صمیمیت بخشی از خاطرات خود را بازگو می‌کند.

«بهار، فصل خوش و معتدل بود. درخت‌ها شکوفه می‌کرد، تک و توک مرغ‌ها می‌خواندند. ده از سکوت سنگین زمستانی خود بیرون می‌آمد. یک درخت به توی باغچه‌ی ما بود و چیدن و خوردن شکوفه‌ی به یکی از سرگرمی‌های من بود. هم بوی خوش داشت و هم طعم خوش ولی شکوفه‌های دیگر تلخ بودند. آن‌گاه مرغ ککو (فاخته) می‌آمد و روی تیرهای بادگیر می‌نشست و لایق قطع ککو می‌کرد. می‌گفتند با صدای او توت می‌رسد و من روز شماری می‌کردم برای رسیدن توت.

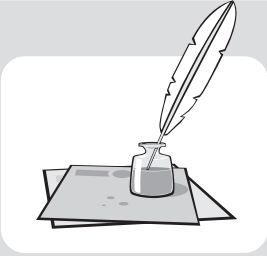
مرغی غمناک‌تر، یک نواخت‌تر از ککو نبود، پشت‌هم با تکرار خستگی‌ناپذیر صدا می‌داد. همان یک صدا. بهار شوریده حالش کرده بود ...»

(روزها، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن)

مهم‌ترین مسئله‌ای که نوشته را از صداقت و صمیمیت دور می‌کند این است که بخواهیم نوشته‌های دیگران را بی‌کم و کاست نقل کنیم. اگر نوشته‌ی ما سراسر پاره‌هایی دوخته شده از نوشته‌های دیگران باشد، جز آن که نوعی فریب است، بی‌احترامی به خواننده هم تلقی می‌شود.

تنوع و تحرک خصیصه‌ی دیگر نوشته‌های هنری و ادبی است. تنوع و تحرک

بخشیدن به نوشته از راه‌های گوناگونی ممکن می‌گردد؛ چون انتخاب واژگان دقیق، استفاده از صورخیال، فضاسازی، آغاز و پایان و عنوان مناسب، داشتن طرح مشخص، عاطفه و احساس، ساده‌نویسی، بلند و کوتاه کردن جملات، تبدیل جمله‌ها از حالت خبری به انشایی و یا به عکس، تغییر شخص از اول به سوم شخص، بهره‌گیری از مناظره و گفت‌وگو، به‌کارگیری طنز، استفاده از تمثیل و مثل و



به تلفظ کلمات زیر توجه کنید.

مهربان و مهربان روزگار و روزگار

کلمه های بالا «دو تلفظی» هستند. «دو تلفظی» به کلماتی می گویند که در فارسی

رایج و معیار به دو شکل تلفظ می شوند. ما امروز هم مهربان (مهر+بان = دو بجایی)

می گویم و هم مهربان (مه+ر+بان = سه بجایی)؛ هم چنین است روزگار (دو بجایی)

و روزگار (سه بجایی).

بنابراین: بعضی از مشتق های مرکب ما هم دو بجایی و هم سه بجایی تلفظ می شوند.

خودآزمایی

۱) در نوشته‌ی زیر، نویسنده از کدام عناصر و عوامل هنری برای زیبایی نوشته‌ی خود استفاده کرده است؟

رنگ‌های زندگی

می‌دانم که آسمان آبی است، ابر سفید است، کوه قهوه‌ای است، بال‌های پروانه‌ها رنگارنگ است ولی از وقتی که به دنیا آمده‌ام، رنگی جز سیاهی ندیده‌ام.

مادرم را هر روز صبح می‌بینم؛ دست‌هایم را روی صورت او می‌کشم. حالا دیگر تمام برجستگی‌ها و فرورفتگی‌های صورتش را از حفظ می‌دانم. هنوز هم وقتی با او حرف می‌زنم، دوست دارم دستش را در دستم بگیرم. می‌پرسد: «چرا، دست‌هایم را می‌گیری؟!»

می‌گویم: «چون از گرمی دست‌هایت جان می‌گیرم.»

مادر می‌گوید دست‌های من از دست‌های او ماهرتر است؛ چون من عادت کرده‌ام که شکل هر چیز را با لمس کردن به ذهنم بسپارم. ولی من دست‌های مهربان او را بیشتر از دست‌های خودم دوست دارم.

بینی مادر در وسط صورتش بزرگ‌تر از بینی من است ولی مادر می‌گوید، بینی من کارآمدتر است؛ چون من بوها را بهتر از او احساس می‌کنم. از همان بچگی وقتی مهمانی به خانه‌ی ما می‌آمد، مادر از دم در به او می‌گفت که حرف نزنند و بعد به من می‌گفت: «اگر گفتی چه کسی به خانه‌ی ما آمده؟!»

من بو می‌کشیدم و بیشتر وقت‌ها اسم مهمان را درست می‌گفتم. آن وقت مادر می‌خندید و نوک بینی مرا می‌بوسید.

افسوس که از پدرم چیز زیادی نمی‌دانم. از وقتی که به دنیا آمده‌ام، او بیشتر در سفر بوده است. پدر هر چند وقت یک‌بار به ما سر می‌زند. مقداری پول در دست مادر می‌گذارد، دستی روی سر من می‌کشد و می‌گوید: «چه قدر بزرگ شده‌ای!»

می‌دانم که او مرا دوست دارد. چون تا وقتی که پیش ماست، سعی می‌کند به من کمک کند. او ایل نمی‌خواست باور کند که فرزندی نابینا دارد و تا دو سال پیش توانایی‌های فرزند نابینایش را باور نداشت.

یادم می‌آید، یک‌بار او تابلویی از سفر آورده بود. ساعت دیواری را برداشت، تابلو را جای ساعت به دیوار زد و ساعت را به دیوار دیگری وصل کرد. به او گفتم: «بابا ساعت را کج زده‌ای.»

به حرفم اهمیتی نداد. دوباره به او گفتم: «بابا ساعت کج است.»

با بی‌حوصلگی گفت: «تو از کجا می‌دانی؟»

گفتم: «از صدای تیک‌تاک ساعت می‌فهمم.»

عصبانی شد و گفت: «من که چشم‌هایم می‌بینند، کجی آن را نمی‌بینم آن وقت تو...» و بقیه‌ی حرفش را

نگفت. بغض گلویم را فشرده. مادر مثل همیشه به کمک آمد و گفت: «راست می‌گوید. خودت بیا از دور نگاه کن! بین کج است.»

پدر ساعت را صاف کرد. اشک‌هایم مثل باران روی صورتم می‌لغزید. مادر سرم را روی سینه‌اش گذاشت و در حالی که گوش‌هایم را می‌بوسید، گفت: «من به این گوش‌ها افتخار می‌کنم.»
با همین گوش‌ها، آن شب شنیدم که پدر به مادر می‌گفت: «این قدر او را لوس نکن. او که تا ابد نمی‌تواند به تو تکیه کند.»

پدر راست می‌گفت، اکنون دو سال از آن شب می‌گذرد. در این دو سال من از مادر خواستم که مرا با عصای سفیدم رها کند. بگذارد که خودم به کمک عصایم محیط اطراف را بشناسم. دلم می‌خواست خودم به تنهایی وارد اجتماع بشوم و زندگی را تجربه کنم و حالا این دو سال تجربه به من نشان داده، در دنیا کسانی هستند که به توانایی‌های خودشان ایمان ندارند و حتی با داشتن چشم، زیبایی‌های زندگی را نمی‌بینند.
من امروز فهمیده‌ام، کورتر از من هم در دنیا هست!

۲) یکی از عبارات‌های زیر را به کمک صورخیال به صورت‌های مختلف بنویسید:

کتاب دوست انسان است.

رزمندگان اسلام در جبهه‌ها حماسه آفریدند.

انسان‌ها باید یاور یک‌دیگر باشند.

۳) جمله‌ی زیر را با توجه به کلمه‌های داخل کمانک (پرانتز) تغییر دهید.

مهتاب چون حریر سپید روی برف بیابان نشسته بود. (نرم و ملایم)

مثال: مهتاب نرم و ملایم چون حریر سپید روی برف بیابان نشسته بود.

یا: مهتاب چون حریر سپید روی برف بیابان نرم و ملایم نشسته بود.

..... (دامن گسترده بود)

..... (آهوی مهتاب)

..... (عروس سپیدپوش)

..... (حریر ماهتاب)

۴) ده واژه که در زبان فارسی امروز دو تلفظ دارند، بنویسید.

۱) سپیده خلیلی، به نقل از مجله‌ی سروش نوجوان، به مناسبت ۲۳ مهر، روز جهانی عصای سفید.